

Rereading Justice in John Rawls' Thought with an Emphasis on Gender Justice

Mohammad Eshaghi*

Maryam Ahmadiy**

Abstract

John Rawls, as one of the twentieth-century theorists in his theory of justice, explains the two principles of freedom and the principle of difference, and ultimately proposes the principle of equal opportunity for all the people of the community. In the present study, using library resources and applying a descriptive-analytical method and comparing them in the framework of gender justice, the principles of justice of John Rawls were criticized and analyzed on the basis of Islamic studies. Sometimes, it is believed that in the context of women's affairs, it can be argued that in describing the principle of difference, a new definition of gender justice in the Western world can be presented; however, the method of accepting the principle of the Rawls' difference and the priority that prevails over the principles of justice itself was discussed. It makes no difference between gender equality and gender equity. Accordingly, while analyzing this attitude, the quality of gender justice is aligned with Rawls' dualistic approach. The results of this research show that, based on the Islamic worldview, one can more clearly respond to the concerns of justice in general and gender justice in a specific way while ensuring respect for justice, the particular situation and the special needs of social groups Like women.

* Assistant Professor, Department of Jurisprudence and the Foundations of Islamic Law Department, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author),
m.eshaghi.a@ut.ac.ir

** PhD in Women and Family Studies, University of Religions and Islamic Studies,
maryamahmadiy@yahoo.com

Date received: 2020-05-23, Date of acceptance: 2020-12-12

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره یازدهم، بهمن ۱۳۹۹

Keywords: Principle of Freedom, Principle of Difference, Principle of Equal Opportunity, Rawls, Gender Justice, First State

بازخوانی عدالت در اندیشه جان رالز (با تأکید بر عدالت جنسیتی)

محمد اسحاقی*

مریم احمدیه**

چکیده

جان رالز به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان قرن بیستم در «نظریه عدالت» خود به تبیین دو اصل آزادی و اصل تفاوت پرداخته و نهایتاً اصل فرصت برابر را برای همه افراد جامعه پیشنهاد می‌دهد. در تحقیق حاضر با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی به واکاوی اصول عدالت جان رالز پرداخته و ضمن مقایسه آن در چارچوب عدالت جنسیتی، بر اساس آموزه‌های اسلامی مورد نقد و واکاوی قرار گرفت. بعضاً، تصور می‌شود که در زمینه مسائل زنان، با استفاده از نظر ایشان بتوان در تشریح اصل تفاوت، تعریف جدیدی از عدالت جنسیتی در جهان غرب ارائه داد؛ لکن در این تحقیق مشخص شد که شیوه پذیرش اصل تفاوت رالز و اولویتی که میان اصول عدالت خویش قائل است، بیانگر این معنا است که از نظر ایشان بین برابری جنسیتی و عدالت جنسیتی تفاوتی وجود ندارد. بر این اساس، ضمن تحلیل نگرش مزبور به کیفیت عدالت جنسیتی منطبق بر اصول دوگانه رالز پرداخته شده است. نتایج این تحقیق، نشان می‌دهد بر اساس جهان‌بینی اسلامی می‌توان به نحو بارزتری به دغدغه‌های موجود در زمینه عدالت به طور عام و عدالت جنسیتی به طور خاص پاسخ داد؛ به گونه‌ایی که نیازهای ویژه گروه‌های اجتماعی همچون زنان را تأمین کرد.

کلیدواژه‌ها: اصل آزادی، اصل تفاوت، اصل فرصت برابر، رالز، عدالت جنسیتی، وضع

نخستین

* استادیار فقه و حقوق جزا، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، m.eshaghi.a@ut.ac.ir

** دکتری مطالعات زنان و خانواده، دانشگاه ادیان و مذاهب، ایران، قم، maryamahmadieh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۲

۱. مقدمه

عدالت از جمله مفاهیم و موضوعاتی است که در همه مکاتب اعم از الهی و غیر الهی مورد توجه بوده است؛ زیرا که مطلوب ذاتی همه انسان‌ها بوده و کمتر متفکر و صاحب نظری را می‌توان یافت که در این زمینه دغدغه‌های خود را نشان نداده باشد. عدالت به‌عنوان رکن رکن اسلام به‌عنوان اصلی پایدار مطرح است و نظام تکوین و تشریح را در برمی‌گیرد. از یک سو عدل از صفات خداوند تبارک و تعالی شمرده شده است به‌گونه‌ای که بر همه چیز حاکم است و همه دیدگاه‌ها و مباحث نظری و هست‌ها و نیست‌ها را از یک طرف و همه نظامات و احکام و بایدها و نبایدها را از سوی دیگر در چارچوب اصل عدالت شکل گرفته است. در قرآن شریف و سخنان اهل بیت علیهم السلام سخنان بلندی در اهمیت و کاربرد عدالت به چشم می‌خورد که بازخوانی آنها در نظام‌سازی اجتماعی و تنظیم سیاست‌ها و قوانین و تنظیم روابط اجتماعی و جایگاه گروه‌ها و اقشار گوناگون اجتماعی از اهمیت بالایی برخوردار است. همچون: «قل امر ربی بالقسط» (اعراف/۲۹)، «ان الله یأمر بالعدل» (نحل/۹۰) «والسما رفعها و وضع المیزان» (الرحمن/۷) و «بالعدل قامت السموات والارض» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۰۷) برخی از فلاسفه و حکمای اسلامی، قابلیت و استعداد موجودات را ملاک عدل دانسته‌اند. بر اساس این دیدگاه خداوند تبارک و تعالی و خالق هستی به هر چیزی که قابلیت هستی و کمال داشته باشد، هستی می‌دهد و عدل به معنای افاضی هستی و کمال به موجودات است. (ملا صدرا، ۱۹۱۸، ج ۵، ۱۹۲) در نظر برخی متکلمان، «عادل حکیم کسی است که قبیح انجام نمی‌دهد و به واجبی هم اخلال نمی‌کند» (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۳۲).

در این میان دیدگاه اندیشمندان و صاحب‌نظران در ساخت نظریات جدید و در چند سده اخیر به‌ویژه در غرب در خصوص عدالت قابل توجه است. هر چند در میان این نظرات تفاوت‌ها و حتی تناقض‌ها و تعارض‌هایی به چشم می‌خورد. به‌عنوان نمونه مشاهده می‌شود که مفهوم عدالت بخش اعظم مبنای اخلاقی نظریه دموکراسی را به خود اختصاص می‌دهد.

در حال حاضر مشاهده می‌شود یکی از دغدغه‌هایی که در کلیه اسناد بین‌الملل مربوط به زنان و خانواده در سطح جهانی مطرح است، برابری و عدم تبعیض زنان و مردان در کلیه عرصه‌ها اعم از اقتصادی، فرهنگی، خانوادگی و ... می‌باشد. در ماده ۲ از اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: "هرکس حق دارد که بدون تحمل هیچ‌گونه تبعیضی - مثلاً از حیث

نژاد، دین، رنگ، جنس، زبان، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، منشأ ملی یا اجتماعی دارایی، موقعیت تولد یا هر موقعیت دیگری - از همه حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه برخوردار باشد. " البته این مفهوم تحت عنوان Gender Equality مطرح شده و در اسناد متعدد ذکر شده است و نیز در ماده هفت هم اعلام می‌کند که "همگان در مقابل قانون برابرند و حق دارند بی هیچ گونه تبعیضی از حمایت قانون بهره‌مند شوند. " یا در ماده ۱۶ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ میلادی (مطابق با ۱۳۵۸/۹/۲۸ شمسی) به برابری یکسان بین زنان و مردان اشاره کرده است و دولت‌های عضو را ملزم می‌کند تا اقدامات لازم را برای رفع تبعیض علیه زنان در همه امور مربوط به ازدواج و روابط خانوادگی به عمل آورند. لکن در میان این تفکرات، عدالت و برابری در اسناد بین‌المللی، علیرغم پذیرش اصل برابری، به «اصل تفاوت» هم اشاره شده است. در سال ۱۳۸۲ در سند راهنمایی آموزشی اقدام محلی، تغییر جهانی، صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) مجموعه‌ای از حقوق انسانی زنان در مساوات و عدم تبعیض چون حقوق انسانی زنان در خانواده، تولیدمثل و فعالیت جنسی، حقوق انسانی زنان و دختران در اقتصاد، رهایی از خشونت و ... مطالبی تنظیم شد. در این سند متناسب به یونیسف آمده است:

برابری الزاماً به این معنی نیست که با همه افراد به شیوه یکسان رفتار شود. هنگامی که مردم در موقعیت‌های نابرابر قرار دارند، رفتار کردن با شیوه‌ای یکسان، به جای ریشه کردن ساختن بی‌عدالتی‌ها، آن را تداوم می‌بخشد و زنان برای بهره‌مند شدن از حقوق یکسان بیش از مردان به رفتار متفاوت نیاز دارند. (راهنمایی آموزشی اقدام محلی، تغییر جهانی، ۱۳۸۲، ۲۴).

ادعان به نیاز به یک رفتار متفاوت در این سند نشان می‌دهد که جامعه جهانی علیرغم ادعای برابری، لکن در مقام عمل اصل یکسان بودن در همه جهات را نمی‌پذیرد. این رفتار متفاوت برای زنان و مردان با تفسیرهای مختلفی که از آن وجود دارد، بحث‌های دامنه‌داری دارد و در تبیین آن لازم است به مبانی نظری دیدگاه‌های مطرح، پرداخته شود.

در چند دهه گذشته، دیدگاه‌های جان رالز در مورد عدالت، نظریه‌های بی‌شماری را به خود جلب کرده است. در این نوشتار نظریه این فیلسوف لیبرال آمریکایی، به‌عنوان فردی که توانسته در سطح بین‌الملل و تأیید برخی از اسناد حقوق بشر نقشی داشته و مواد ۳ تا ۱۸ اعلامیه را هم پذیرفته است. (نیکویی، ۱۳۹۱، ۱۳۷) و همچنین نظرات او مورد توجه و نقد فمینیست‌ها هم بوده است، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

مجموعه آراء و نظریات رالز به دو دوره تقسیم می‌شود. دوره اول با چاپ کتاب «نظریه عدالت» اصول عدالت خویش را به‌عنوان یک نظریه اخلاقی و جامع که باید پایه و اساس هر ساختار اجتماعی عادلانه قرار گیرد، معرفی می‌کند. ولی در دوره دوم که تبلور اندیشه‌های وی در کتاب «لیبرالیسم سیاسی» مشهود است، نظریات عدالت خود را به‌عنوان مناسب‌ترین راهکار سیاسی جهت تکوین یک نظم اجتماعی در جوامع لیبرال - دموکرات معاصر مطرح می‌کند (واعظی، ۱۳۸۴، ۱۱) البته باید اذعان داشت که مسأله اصلی رالز در دو کتاب اساسی‌اش یعنی «نظریه‌ای در باب عدالت» و «لیبرالیسم سیاسی» این است که چگونه یک جامعه بسامان را بنا نهد که در آن سود و مسئولیت به‌درستی توزیع شود تا نه برابری و مساوات از جامعه رخت بر بندد و نه به امید تحکیم برابری، کفایت از بین برود. پس عادلانه نمودن نابرابری‌ها مهم‌ترین دغدغه او است که به اعتقاد رالز در نظریه «عدالت به مثابه انصاف» پرداخته شده است (نصری مشکینی، ۱۳۹۲، ۳۱-۴۵) درعین حال نظریات او به عنوان دانشمندی لیبرال که توانسته موجی از افکار را با خود همراه کند و در مدینه آرمانی خود ضمن تعیین چگونگی به‌دست آوردن اصول عدالت، کوشیده تا تلفیقی از دولت برابر خواه و آزادی‌خواه را به وجود آورد و آزادی‌های مورد نظر لیبرالیسم کلاسیک و برابری آرمان‌خواهانه مارکسیست‌ها را در یک‌جا جمع کند، منحصربه‌فرد است. از زمان انتشار نظریه عدالت، بسیاری از متفکران سعی کردند آن را به مسأله عدالت بین‌المللی بسط دهند. تا اینکه در سال ۱۹۹۳ با انتشار «قانون مردمان» نظریه خود را در باب عدالت به حوزه روابط بین‌الملل هم بسط داد.

«اصل تفاوت» مندرج در اندیشه رالز موجب جذابیت‌هایی برای نظریه دیدگاه مخالفین برابری جنسیتی شده و این گمان را ایجاد کرده که او با پذیرش این اصل، به‌صورت واقع-بینانه‌تری به وضعیت موجود نگرسته و توانسته است با فلسفه اخلاقی، تفاوت میان زن و مرد را به نحوقابل‌قبولی ترسیم نماید که مورد قبول همگان قرار گیرد.

عدالت رفتار یکسان با همه افراد نیست، بلکه به هر کس باید حقش داده شود و چه بسا گاهی رفتار مشابه با زن و مرد عین ظلم است؛ بنابراین تساوی زن و مرد تنها با توجه به موقعیت هر یک در نظام آفرینش و تعدیل ارتباطات متقابل آنها تعریف می‌شود و به‌عبارت‌دیگر "تساوی در جایی است که احکامی که بر علیه هر یک از زن و مرد است برابر با احکامی باشد که به نفع ایشان است. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ۲۵) یعنی باید در تعیین وظیفه اشخاص، توازن و همسانی وجود داشته باشد.

این برداشت به خاطر آن است که گاهی از مفهوم عدل، تساوی فهمیده می‌شود. باین حال هر نوع تساوی را نمی‌توان عدل دانست، بلکه در صورتی که استحقاق افرادی با هم مساوی و برابر باشد و با آنها یکسان عمل شود می‌توان تعبیر برخورد عادلانه و رعایت عدل را در خصوص رفتار برابر بکار برد و بدون تردید در صورت تفاوت استحقاق افراد، رفتار و برخورداری متفاوت نیز عدل شمرده می‌شود. بر این اساس نمی‌توان برای همه انسان‌ها با شرایط، ویژگی‌ها، ظرفیت‌ها و نیازهای متفاوت، قانون و امتیازات یکسان در نظر گرفت و این موضوعی است که لازم است در مباحثی همچون عدالت و برابری جنسیتی مورد توجه قرار گیرد.

این مقاله درصدد است، با نگاهی به اهم آراء جان رالز در زمینه عدالت با نگاهی اخلاقی، کاربرد آن را در مورد زن و خانواده مورد بررسی قرار داده و تهافت آشکار آن را با نظریه عدالت جنسیتی در اسلام بیان نماید. در این راستا به سؤالات ذیل پاسخ خواهد داد:

۱- نقاط عطف عدالت در نظریه جان رالز و تحلیل آن بر اساس دیدگاه اسلام کدام است؟

۲- استلزام نظریه عدالت جان رالز در خصوص عدالت جنسیتی چیست و تمایز آشکار «اصل تفاوت» مندرج در نظریه او با تفاوت‌هایی که در اسلام برای وظایف متقابل زن و شوهر تحت عنوان تساوی قرار داده چه می‌باشد؟

۲. عدالت بر پایه وضع نخستین

رالز در نظریه عدالت خویش، در وضعیتی به عنوان وضع نخستین یا اولیه در آغاز عدالت را برمی‌گزیند که در وهله اول امکاناتی را به عنوان ضرورت اولیه برای همه شهروندان به صورت یکسان قائل می‌شود و در مرحله بعد امکانات ثانویه‌ای را سامان می‌دهد که بیشترین فائده آن به بی‌نصیب‌ترین افراد جامعه می‌رسد. به این صورت رالز در یک اصل، برابری کامل و در اصل دیگر، نابرابری را می‌پذیرد و برای سامان‌دهی و ارتباط معنادار این دو جهت مخالف، "اصل اولویت" را قرار می‌دهد.

نظریه عدالت رالز تا آنجا که از آزادی‌های اساسی فردی دفاع می‌کند، لیبرال است و آنجایی که فرض می‌شود که همه افراد از نظر اخلاقی برابرند و حکم به توزیع گسترده منابع مادی (درآمد و ثروت بهی سمت کسانی که از چنین منابعی کمتر برخوردارند می‌نماید، برابری طلب است) (لیبرالیسم برابری طلب) (سسیل فایر، ۱۳۹۰، ۲۹)

۱.۲ وضع نخستین

تصور رالز از این قرارداد اولیه این است که افراد باورهای اخلاقی و دینی خود را کنار می‌گذارند و فرضشان این است که نمی‌دانند از کدام طبقه، جنسیت، نژاد یا قومیت هستند و حتی از امتیازات وجودی خویش هم بی‌اطلاع هستند، همه سود خود را می‌خواهند ولی چون از پشت پرده بی‌خبری و فارغ از موقعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در کنار هم قرار می‌گیرند، هیچکس احساس برتری نمی‌کند و در یک برابری اولیه به یک توافق فرضی و تعادلی در برداشت‌های خود می‌رسند به صورت طبیعی دو اصل "آزادی‌های بنیادین و نابرابری اجتماعی" از آن بوجود می‌آید.

در این راستا او نابرابری‌های مربوط به زنان و مردان را که مربوط به خانواده است جدای از جامعه سیاسی ندانسته و معتقد است آزادی زنان با همین حقوق شهروندی و آزادی‌هایی که هر شهروند باید داشته باشد، قابل تأمین است. (راولز، ۱۳۹۰، ۲۲۴)

۱.۱.۲ ویژگی‌های وضعیت نخستین

الف - مقصود رالز از تشکیل چنین فضایی، تخلیه ذهن از مفاهیم زمان و مکان است و مقصود از قرار داد این نیست که واقعه تاریخی در مقطع خاصی رخ داده باشد.

ب - مقصود از عدالت، عدالت شخصی (مثل عادل بودن فلان شاه یا فلان قاضی) و نیز عدالت در یک موضوع خاص (مانند اینکه رأی دادگاه در فلان دعوا عادلانه بود یا نه) نیست بلکه عدالت نهادهای اجتماعی است که با مسائلی چون اختیارات و مسئولیت‌های مربوط به مقامات عمومی و حقوق و تکلیف‌های ناشی از مشاغل اجتماعی سروکار دارد. عدالت در این معنا فضیلت یک نهاد اجتماعی است. (موحد، ۱۳۸۱، ۳۱۹) و به عبارتی نقشی است که دولت برای رفاه شهروندان خود ایفاء می‌کند.

ج - رالز در توصیف اخلاقی بودن وضع نخستین چنین می‌گوید: افراد خیر خودشان را به طرق مختلف و گوناگون می‌یابند و بسیاری چیزها ممکن است برای شخصی خوب باشد و برای شخص دیگر خوب نباشد؛ بنابراین شهروندان را باید به حال خود گذاشت تا خود کشف کنند چه چیزهایی ارزش دنبال کردن را دارند تا خودشان خیر خودشان را معین کنند. این آزادی دنبال کردن خیر خود نیز قیدی دارد و آن اینکه مانع و رادع برای دیگران نشود. اگر من به دنبال چیزی به تشخیص خودم باشم اما این کار من اخلاقی در کار شما به وجود آورد که به دنبال خیری به تشخیص خودتان هستید یا مانع آن شود، دولت باید

مداخله کند و جلوی مرا بگیرد (بی تلیس، ۱۳۸۵، ۴۴). در این صورت تعریف اخلاق از نقطه نظر رالز آزادی تام هر شخص یا اشخاص با رضایت یکدیگر می‌باشد و هدایت و یا دخالت دولت فقط در حد جلوگیری از آزادی است که به موجب رضایت نباشد.

د - خصوصیت دیگری که رالز تصویر می‌کند، رسیدن به تصور مشترک از عدالت میان افراد در وضعیت نخستین است که مستلزم بی‌طرفی افراد بوده و لازمه بی‌طرفی آن است که افراد عاقل که انتخاب‌گر (بازیگر عقلانی) هستند در فرض و شرایطی دست به انتخاب بزنند که در آن شرایط، این افراد از ارزش‌ها و ویژگی‌های خیرهای اساسی، مطلع و با کلیات روان‌شناسی انسانی و جامعه انسانی نیز آشنا باشند. (حیران نیا، ۱۳۸۷، ۱۰۰) و هر شخصی باید با واکنش عاقلانه تعیین کند که چه چیزی خیر او است (توسلی، ۱۳۷۶).

۲.۱.۲ تحلیل وضع نخستین رالز

در این فرض نخستین موانعی وجود دارد که تشخیص عدالت را دشوار و یا ناممکن می‌سازد:

الف - رالز با فرض وضع نخستین، عدالت را در یک فضای انتزاعی تصویر نموده و درصدد است که اصول عدالت را در پشت پرده بی‌خبری کشف کند و این در حالی است که ما خودمان را مجرد و غیرمادی نمی‌بینیم بلکه، تقریباً، خودمان را افرادی می‌بینیم که در فضا و زمان قرار داریم، علاوه بر این، برخلاف آنچه رالز نشان می‌دهد، ما با اهدافمان شناخته می‌شویم (سسیل فابر، ۱۳۹۰، ۴۸-۴۹) همچنین عدالت یک حقیقت نفس‌الامری است که دارای ارزش ذاتی است و حقیقتی فراتر از عرف دارد و عبارت از رعایت و حفظ و تحقق واقعی مردم است (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: مطهری، ۱۳۸۳، ۶-۷). و انسان فطرتاً درمی‌یابد که عدالت حق و خیر است و ستم و ستمکاری باطل است و عدل ذاتاً وجود دارد و فی‌نفسه خیر و نیک است (صدر، ۱۹۸۱، ۴۰).

رالز با توجه به فضایی که در فرض نخستین تصور می‌کند برای زن و خانواده به صورت مجزا اصولی را پیشنهاد نمی‌کند زیرا

از نتایج دیدگاه رالز در وضع نخستین، آزادی خانواده است که با ایفاء حقوق شهروندان برابر که (اعضای خانواده‌ها هم از جمله آنها هستند) انجام می‌شود و خانواده به‌عنوان بخشی از ساختار اساسی نمی‌تواند این آزادی‌ها را نقض کند. زنان از آنجا که

شهروندانی برابر با شوهرانشان هستند، همان حقوق، آزادی‌ها فرصت‌هایی را دارند که شوهرانشان از آنها برخوردارند. (راولز، ۱۳۹۰، ۲۲۴)

او خانواده را یک بخش از نظامی می‌داند که نوعی تقسیم کار اجتماعی را بر مبنای جنسیت در طول زمان ایجاد می‌کند. (همان، ۲۲۷)

نتیجه بینش او در وضع نخستین و بی‌طرفی او نسبت به خانواده این خواهد شد که " مستقیماً در حیات داخلی خانواده دخالت نمی‌کند. او همچنین بیان می‌دارد که این اصول عدالت به ما نمی‌گوید که چگونه فرزندان خویش را بزرگ کنیم و ما مجبور نیستیم که بر اساس اصول سیاسی با فرزندانمان رفتار کنیم. در اینجا این اصول موضوعیت ندارد. والدین باید در مواجهه با فرزندان، برداشتی از عدالت (یا انصاف) و احترام لازم را رعایت کنند و این بایدی نیست که اصول سیاسی (دولت) بتوانند آن را تجویز کند. بی‌گمان ممنوعیت بدرفتاری و بی‌توجهی به کودکان و مواردی از این دست، به‌عنوان محدودیت، بخش حیاتی از حقوق خانواده را شکل خواهد داد اما بالأخره در نقطه‌ای جامعه مجبور است به محبت طبیعی و حسن نیت اعضای بالغ خانواده اعتماد کند. (رالز، ۱۳۸۹، ۲۱۲). یعنی آزادی‌های پایه‌ای در اصول عدالت در حقیقت به مثابه یک نوع استقلال برای خانواده و از جمله پدر و مادر می‌باشد و این بینش رالز که خانواده در عین اینکه تحت نظر دولت قرار دارد اما صورتی مستقل برای تربیت فرزندان دارد، قابل توجه است زیرا که خانواده اولین و مهمترین نهادی است که قابلیت‌های آن ایجاد می‌کند که مستقل عمل کند تا به پرورش مناسب استعدادهایی که در آن است، بیانجامد. و این خود تأمین کننده آزادی عملی است که پدر و مادر در خانواده باید برخوردار باشند تا بتوانند به تربیت فرزندان خویش اقدام کنند و استقلال عمل والدین در تربیت فرزند نتایج بیشتری را برای همه اعضای خانواده در بر خواهد داشت. گرچه ممکن است والدین خطاهایی هم داشته باشند.

برخی مثل سوزان اکین به عنوان یک «فمینیسم انسان‌گرا»، در عین حال که روش رالز را مورد قبول خویش می‌داند، به پیش‌فرض‌های رالز درباره وضع نخستین در مورد زن و خانواده اشکال می‌کند و انتقادش این است که زندگی خصوصی با هنجارهای مربوط به انصاف رالز (که می‌خواهد انسان‌ها را از تبعیض نجات بدهد) همخوانی ندارد، ولی از شیوه رالز برای تفکر اخلاقی به‌عنوان روشی برای آشکار ساختن و رفع بی‌عدالتی در درون خانواده استفاده می‌کند. (ذاکریان، ۱۳۸۷، ۱۸۲-۱۸۳) تصور او این است که درک مشترک درباره آزادی به «خوداتکایی» مبتنی است و اعتقاد دارد که منطق «حس مشترک» در

بازخوانی عدالت در اندیشهٔ جان رالز (با تأکید بر عدالت جنسیتی) (محمد اسحاقی و مریم احمدیه) ۱۱

وضعیت نخستین در مورد زنان باید مورد توجه قرار گیرد و هیچ زنی نباید بگوید در اجرای خواسته‌های خویش ناتوان است. (همان، ۱۸۲-۱۸۳)

حقیقت این است که هرگونه تصور کنیم سخن گفتن از حس مشترک و جهی ندارد. زیرا تعیین اصول عدالت رالز اگر در فضای غیرمادی باشد تفکیک زن و مرد معنا ندارد و فارغ از جنسیت، نژاد، رنگ و هر خصیصه دیگری جز انسانیت ایشان می‌باشد و در فضای نخستین و بی‌طرف که به آزادی‌های بنیادین می‌اندیشد، نمی‌توان به تعیین اصول عدالت در خصوص جنسیت پرداخت. زیرا جنسیت یک بر ساخت اجتماعی است و در شرایط اجتماعی - سیاسی بروز می‌کند و در ساختارهای بنیادین جامعه ظرفیت ظهور و بروز ندارد و زمینه‌ای برای آن مهیا نیست.

ب - صرف نظر از حقیقت عدالت، یافتن

مصادیق آن امری انضمامی است که با همه امور واقعی درگیر است و نمی‌تواند در یک فضای فرضی بدون در نظر گرفتن همه جوانب آن در زمان و مکان پدیدار شود. همان قدر که معنا و مفهوم کلی عدالت، فرازمانی، فرامکانی و در یک کلان ثابت است مصادیق آن، زمانی، مکانی، فرهنگی و در یک کلام متغیر است. (سسیل فابر، ۱۳۹۰، ۴۸-۴۹)

بنابر این نمی‌توان در فضای انتزاعی حرکت کرد، ولی برای امور واقعی و مادی افراد جامعه تصمیم گرفت؛ زیرا در این صورت نمی‌توان واقعیات را آنچنان که هست به تصویر کشید. امور مادی و واقعی زن و مرد که در زمان و مکان قرار دارد، هر یک اقتضائاتی دارد که عدالت بدون رعایت آن تحقق نمی‌یابد. مثلاً از زن و مرد که از دو جنس متفاوت می‌باشند و واقعیت جسمی و روانی یکی متفاوت از دیگری است، توقع یکسان نباید داشت.

ج - رالز بین عدالت و توافق به خصوص در جامعه جهانی رابطه عمیقی برقرار می‌کند و معتقد است که عدالت را می‌توان از قرارداد و توافق استنتاج کرد. در واقع بین بیان عدالت با عقل جمعی و گستره عمومی در جامعه مدنی رابطه وثیقی ایجاد کرده که قابل تأمل است. (آشوری و دیگران، ۱۳۸۳، ۵۰). در حالی که عدالت از دیدگاه برخی بزرگان مثل شهید مطهری یک حقیقت نفس الامری است که ارزش ذاتی دارد و منشأ مشروعیت در شریعت است نه اینکه به سبب وضع قانون و رواج آن و یا حتی ناشی از قوانین شریعت بوجود آمده باشد. بلکه بالعکس قراردادهای اجتماعی بر آن استوار می‌باشند. (رودگر، ۱۳۸۳، ۵۸)

۳. مفهوم عدالت رالز

۱.۳ بررسی اصل برابری آزادی‌های اساسی

بر اساس این اصل، هر فردی باید حق یکسان و برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام کلی آزادی‌های اساسی برابر، منطبق با یک نظام آزادی مشابه برای همه، داشته باشد.

نخستین اصل رالز به مصالح سیاسی، به ویژه توزیع آزادی‌ها و حقوق اساسی مربوط می‌شود. به موجب آن، هر شخص باید دارای حق برابر در زمینه برخورداری از گسترده‌ترین نظام تام آزادی‌های اساسی که بتواند آزادی برابر را برای همه فراهم کند، باشد (سیمور مارتین لیپست، ۱۳۸۳، ۹۶۴-۹۶۷) براین اساس، او در نخستین اصل آزادی‌های برابر، آزادی بیان و دین، را برای همه شهروندان تأمین می‌کند. این اصل بر ملاحظات فایده اجتماعی و رفاه عمومی اولویت دارد. (سندل، ۱۳۹۴، ۱۸۷)

اصل آزادی تصریح می‌کند که هر کسی استحقاق برابر نسبت به نظام آزادی‌های پایه‌ای برابر دارد و آزادی اعطا شده در این نظام بایستی تا حد مقدور گسترده دامن باشد. آن آزادی‌های پایه‌ای که رالز در ذهن دارد، همان آزادی‌هایی هستند که نوعاً در رویکرد لیبرالی به فلسفه سیاسی می‌توان یافت:

در میان این آزادی‌های پایه‌ای مهم‌تر از همه آزادی‌های سیاسی (حق رای و حق اشتغال مناصب عمومی)، آزادی بیان و آزادی اجتماعات، آزادی وجدان و آزادی اندیشه، آزادی شخصی، که شامل آزادی از سرکوب روانی و تعدی جسمانی می‌شود. (بی تلیس به نقل از رالز، ۱۳۸۵، ۱۰۷)

ممکن است یک رفتار غیر اخلاقی خاص به دیگران آزاری وارد نسازد، آنان را در خطر قرار ندهد یا فاسدشان نکند و اگر در خلوت انجام شود موجب ورود ضرر روحی به دیگران نشود، یا توهین به آنان تلقی نشود، ولی همه اینها برای نتیجه‌گیری در مورد آن رفتار کافی نیست. چرا که یک رفتار را نباید فارغ از اثری که بر کل جامعه می‌گذارد، در نظر بگیریم: با این حساب معلوم می‌شود اگر چه کسی به دیگری آزار و اذیتی نمی‌رساند، اما ممکن است با رفتار غیر اخلاقی خود یکی از مهمترین اصول اخلاق را که جامعه بر آن استوار گردیده به خطر اندازد به این معنا، نقض اصول اخلاقی و توهین به جامعه است. (هربرت هارت، ۱۳۸۸، ۸۰-۸۱)

علاوه بر این برخی از توافقاتها اگرچه داوطلبانه است، اما به نفع هر دو طرف نیست. (سندل، ۱۳۹۴، ۱۹۱) شاید رضایت به تنهایی برای ایجاد تعهدی که از نظر اخلاقی الزام آور باشد، کفایت نکند و در برخی موارد هم شاید نیازی به رضایت نباشد. (سندل، ۱۳۹۴، ۱۹۱) و اخلاق متعارف یک جامعه تنها با رضایت افراد بوجود نمی‌آید و توازن رفتاری که باید در ارتباطات میان افراد جامعه باشد، با رضایت و منفعت شخصی و آزادی‌های افراط-گونه و بی‌حد و حصر شکل نمی‌گیرد و مسلماً فقط با توافق میان افراد در قراردادهای هم، نمی‌توان همه ابعاد اخلاق متوازن و متعارف را به دست آورد.

۲.۳ اصل تفاوت

اصل تفاوت یا عدالت توزیعی رالز از کلیدی‌ترین اصول عدالت او است. رالز در این اصل درصدد است برای برقراری عدالت اقتصادی اختلافات سطح درآمد و وضعیت اقتصادی افراد را که بر اثر تفاوت در استعداد، نژاد و... میان آنها وجود دارد به حداقل برساند و سطح معیشت قابل قبولی برای تمامی افراد شهروند تأمین و تضمین نماید و درآمد شهروندان طبقه متوسط و بالا را به نفع طبقه ضعیف تعدیل نماید.

در اصل دوم آمده است: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به نحوی مدیریت شوند که دارای دو ویژگی زیر باشند:

الف- حق دسترسی به مناصب و مشاغل باید تحت شرایط برابری عادلانه فرصت‌ها بر روی همه آحاد جامعه گشوده باشد.

ب- بیشترین منفعت از این نابرابری‌ها متوجه محروم‌ترین گروه‌های جامعه باشد که سازگار با اصل پس‌اندازهای عادلانه است.

به این معنا که تقسیم درآمدها و دارایی‌ها نباید یکسان باشد، اما هرکس باید از آن بهره‌بردار و همزمان راه به سوی کسب قدرت و مسئولیت در مناصب برای هر کس باز باشد و با باز گذاشتن راه برای کسب مناصب مهم قدرت، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را به طریقی در خدمت منفعت همگانی تبدیل می‌سازد.

این اصل اقتضا می‌کند که مناصب و مشاغل امتیازآفرین اقتصادی و اجتماعی به روی همگان گشوده باشد. اصل فرصت برابر در پایه‌ای‌ترین بیانش ضامن «چشم‌انداز یکسان در زندگی برای همه افراد دارای شایستگی‌ها و انگیزه‌های مشابه در همه بخش‌های جامعه» است. علاوه بر این، الزام می‌کند که نهادهای سیاسی دست به اقدامات ایجابی مناسب بزنند

تا تضمین شود که اشخاصی با مهارت‌ها و انگیزه‌های مشابه از فرصت‌های مشابه برخوردار شوند. (بی‌تلیس، ۱۳۸۵، ۱۰۸)

رالز با عنوان «عدالت زمینه‌ای» توضیح می‌دهد که نقش نهادهایی که به ساختار اساسی تعلق دارند فراهم‌سازی شرایط زمینه‌ای عادلانه است (رالز، ۱۳۹۳، ۳۸۱). و به تعبیری دیگر دولت باید برای فراهم کردن فرصت برابر همه افراد بکوشد.

نخستین مورد قابل توجه این است که بنا به گفته رالز، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی لزوماً ناعادلانه نیست و این اصل تفاوت مستلزم مداخله دولت در نظم اجتماعی و اقتصادی است و بر نهادهایی حاکم است که ثروت، مقام و موقعیت اجتماعی و اقتدار را توزیع می‌کنند. (بی‌تلیس، ۱۳۸۵، ۱۰۹).

او در زمینه تفاوت زن و مرد، معتقد است که اگر تقسیم کار جنسیتی در خانواده به واقع کاملاً داوطلبانه باشد، در این صورت برابری منصفانه فرصت‌ها برای هر دو جنس تحقق پیدا خواهد کرد (راولز، ۱۳۹، ۲۲۸). اگر یک علت اساسی نابرابری زنان، سهم بیشتر آنان در زادن، پرورش و مراقبت کودکان در تقسیم کار سنتی در درون خانواده است، باید گام‌هایی یا در جهت برابر کردن سهم آنها یا در مسیر پاداش دادن به آنها برداشت و پیشنهاد این است که قانون به عنوان یک هنجار یا رهنمون باید کار زن را در بزرگ کردن کودکان (وقتی این بار را با وجود آنکه همچنان مشترک است بر دوش می‌کشد) مستحق سهم برابر از درآمد شوهر در طول مدت ازدواج بداند و اگر کار به طلاق بکشد، باید سهم برابر از ارزش افزوده دارایی‌های خانواده در طول آن مدت داشته باشد. (همان، ۲۲۹)

او برای جبران وجود تفاوت تکوینی و قهری موجود میان زن و مرد در مواردی مثل بارداری و پرورش فرزند، برای بوجود آوردن برابری در تقسیم کار جنسیتی پیشنهاد به دادن تسهیلات مالی به زنان است که این یکی از وجوه مثبت دیدگاه او است. که همان پذیرش تفاوت و عدم مشابهت وظایف هر یک از زن و مرد باشد اما به خوبی روشن است که همه حقوق متناسب به عدالت در میان زن و مرد نیست و تنها جبران تفاوت مالی است که این دو در وظایف خود نسبت به یکدیگر دارند و با نگاه مادی‌گرایی او سنجیده شده است و آنچه در اسلام برای تأمین نفقه زن توسط شوهر قرار داده شده تقسیم وظایف زن و شوهر برحسب نیاز طبیعی ایشان است که البته تأمین کننده نیاز مادی زن هم می‌باشد اما نکته مهم و حساس تر در زندگی زناشویی، لزوم رعایت لطافت‌های روحی و جسمی زن است که در این گونه نظرات مادی نادیده گرفته شده است و البته امر مهمی است که از

طرف مرد لازم است رعایت بشود؛ زیرا در اسلام در مقابل هر امتیاز و حقی که به هر یک از طرفین (زن و مرد) داده شده وظیفه او سنگین تر شده و به مراعات اخلاق (عمل به معروف) سفارش شده است. و در آیات قرآنی و روایات متعدد به آن پرداخته است. " اصل معاشرت به معروف، یک اصل برای زندگی اجتماعی زنان و مردان است و به روابط خانوادگی اختصاص دارد." (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۴، ۲۵۴) این اصل بر رفتار حقوقی و اخلاقی شوهر در خانواده حکومت دارد. " (عقله، ۱۴۲۰، ج ۲، ۱۹) که در این صورت تا رنگ اخلاقی در روابط زن و مرد بخصوص زوجین وجود نداشته باشد، به عنوان یک عمل قابل قبول از جانب شوهر تلقی نخواهد شد و احتمالاً دولت برای تربیت افراد جامعه و از جمله خانواده وظیفه ویژه‌ای خواهد داشت.

رالز همچنین معتقد است توزیع نابرابر منابع به این دلیل است که چنانچه منابع به طور مساوی توزیع شود، افراد با استعداد های بالای خود کار نخواهند کرد و در نتیجه منابع کمتری از طریق مالیات‌ها در دسترس فقیرترین افراد قرار خواهد گرفت. (سسیل فابر، ۳۴) مثلاً یک سرمایه‌گذاری کلان در یک صنعت برای بالاترین نرخ اشتغال و تولید کالاها با توجه به مخاطره‌آمیز بودن آن (بالا بودن دستمزد افراد مشغول به کار و لزوم استخدام افراد بی‌کار) اقدام به این سرمایه‌گذاری نمی‌کند مگر اینکه فرصت برای سودهای کلان داشته باشد. در چنین مواردی امتیازهای مالیاتی برای سرمایه‌گذاری و کاهش مالیات بر سود می‌تواند انگیزه کافی برای این سرمایه‌گذاری ایجاد کند. (بی تلیس، ۱۳۸۵، ۱۱۳) با این توصیف رالز در حقیقت برای برابر کردن فرصت‌ها، امتیازاتی به برخی از افراد مستعد می‌دهد تا بتواند بیشترین سود را برای افراد کم‌توان ایجاد کند و بدین وسیله برابری فرصت را به اصل تفاوت ترجیح و در اولویت قرار دهد. نتیجه این خواهد شد که پذیرش اصل تفاوت وسیله‌ای برای رسیدن به فرصت برابر تلقی می‌شود.

رالز "بدون اصیل دانستن تفاوت و بدون ملاحظه تفاوت‌های ناشی از استعدادهای طبیعی در «یک ادعای افراطی به ریشه‌کنی همه نابرابری‌هایی که به دلایلی خارج از کنترل افراد است مثل همه نابرابری‌های ناشی از تفاوت در استعدادهای طبیعی و توانایی در کسب قدرت هم حکم می‌کند". (سسیل فابر، ۱۳۹۰، ۳۴)

دیدگاه مادی رالز مانع از این است که به کتاب طبیعت و استعدادهای موجود در آن با ژرف‌گرایی بنگرد. این در حالی است که در اسلام طبیعت دارای هدف است و استعدادهای زن و مرد در عالم طبیعت به سوی غایت خویش در حرکت است و تشخیص

این حقوق بواسطه همان نظم موجود در طبیعت قابل تشخیص است. بر عالم طبیعت وحدت و اندام وارگی حاکم است. حذف برخی از اجزاء، مستلزم حذف همه اجزاء و ابقای بعضی از آن، عین ابقای همه اجزاء است؛ یعنی وجود هر دو صنف زن و مرد در طبیعت لازم است و نادیده انگاشتن این اصول طبیعت، قابلیت تبیین درست از حقوق زن و مرد را از بین خواهد برد. (رودگر، ۱۳۸۸، ۴۹-۸۰)

به تعبیر علامه طباطبایی، این تفاوت به معنای کرامت مرد بر زن نیست بلکه در موردی مثل قوامیت مرد، این توان بیشتر مرد، برای این است که استعدادی در مردان است که بدین وسیله امور ناظر به معاش خانواده را تأمین می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۴، ۲۱۷) و زن در یک فضای آرام از تأمین هزینه زندگی توسط مرد به وظایف همسری و مادری خود می‌پردازد.

این تقسیم‌بندی وظایف در نظام خلقت نشان از مکملیت در خلقت دارد. به این معنا که هر یک از این دو صنف، دیگری را واجد ویژگی‌هایی می‌بیند که خود فاقد آن است و سبب جذابیت هر یک نسبت به دیگری می‌شود و آن‌ها به هم پیوند می‌دهد و مکملیت در نقش‌ها را پدید می‌آورد که هر یک وظایف متناسب با استعداد خود را در خلقت انجام می‌دهد که مشابه نیست. بدیهی است که اگر هر یک در نقش دیگری انجام وظیفه کند، به ناکارایی و تزلزل خانواده می‌انجامد.

۴. ارزیابی تقدم اصل آزادی بر اصل تفاوت

نکته‌ای که رالز در اصول خود به آن پای‌بند بوده، این است که تا زمانی که آزادی‌های اساسی افراد جامعه تأمین نشود، نمی‌توان به اصل تفاوت رسید، زیرا جامعه زمینه‌های نابرابری را درونش دارد که مانع از اجرای عدالت خواهد شد. به همین جهت "در مورد ترحم و تقابل اصول عدالت رالز، وی اولویت را برای اصل اول قائل است. تقدم این اصل به این معنا است که تا زمانی که مقتضیات اصل اول حاصل نشود، نوبت به کارگیری اصول دوم نمی‌رسد. (لسنرف، ۱۳۸۷، ۳۸۱، رالز، ۱۹۹۹، ۲۶۶) تا جایی که معتقد است به هیچ بهانه - ای نمی‌توان یکی از آزادی‌های اساسی فردی را، به بهانه اجرای اصل نابرابری از وی سلب کرد و لذا آزادی فردی تنها توسط آزادی و برای آزادی‌های اساسی دیگران قابل مهار و کنترل شدن است. (رالز، ۱۹۹۹، ۲۶۶)

اولویت اصل آزادی بر اصل تفاوت از نظر رالز و مطلق بودن آن برای اجرای عدالت امر بعیدی است، زیرا هر دولت و نهاد اجتماعی که بخواهد اصول عدالت را اجرا کند، ناچار است محدودیت‌هایی را برای آزادی‌های اساسی اولیه قرار بدهد و این نه با رضایت شهروندان، نه به رضایت زن یا مرد و نه به منفعت شخصی ایشان مرتبط است، بلکه توجه قانونگذار باید به چگونگی حفظ حقوق همه شهروندان اعم از زن و مرد باشد. به عنوان مثال هر یک از زن و شوهر بعد از ازدواج به دلیل تعهدهایی که در قبال یکدیگر دارند، آزادی‌های آنها محدود می‌شود و آزادی برای هر یک از ایشان مستلزم تعهداتی است که امکان دارد با آزادی طرف مقابل تزاخم و یا تناقض داشته باشد، ترجیح آزادی یکی بر دیگری تبعیض و ترجیح بلا مرجح است. بنابراین دولت موظف است در تبیین حقوق کیفری و یا مدنی تفاوت‌هایی بین این دو قائل شود به این معنا که در برخی از همین آزادی‌های پایه‌ای محدودیت برای ایشان قرار دهد و برای ایجاد توازن در روابط ایشان برای هر یک به صورتی غیر از دیگری محدودیت‌هایی را بپذیرد و آزادی مطلق حتی در آزادی‌های پایه‌ای به تنهایی نمی‌تواند تامین کننده حقوق شهروندان باشد. مثلاً وقتی آزادی مذهب در یکی با آزادی مذهب تعارض پیدا کند، با چه ملاکی می‌توان آزادی یکی را به نفع دیگری محدود کرد؟

۵. ارزیابی تقدم اصل فرصت برابر بر اصل تفاوت (نابرابری‌های جنسیتی)

در خصوص تقدم و تأخر بندهای اصل نابرابری، رالز اولویت را به "فرصت برابر" می‌دهد. به این معنی که برای ایجاد شرایط منصفانه در رقابت اجتماعی و اقتصادی و صیانت از برابری فرصت‌ها می‌توان در مواردی جلوی برخی نابرابری‌ها هر چند سودمند برای افراد محروم جامعه را گرفت. (همان).

رالز با پذیرش اصل فرصت برابر، داوطلبانه بودن تقسیم کار جنسیتی را به منزله فرصت برابر تلقی کرده و در مواردی مثل زادن و پرورش فرزند توسط مادر، که به صورت یک جانبه انجام می‌گیرد، برای جبران این نابرابری، مادر را مستحق سهمی مالی می‌داند و او حتی پیشنهاد می‌کند

آنهایی که طبیعت در حقشان لطف کرده است، هر که باشند، فقط به این شرط می‌توانند از این بخت خوش کسب مزیت کنند که این کسب مزیت وضعیت کسانی که

مورد بی‌مهری طبیعت واقع شده‌اند بهتر کنند و معتقد است ایشان شایستگی این مواهب را ندارند. (بی‌تلیس، ۱۳۸۵، ۱۱۴-۱۱۵)

با این بیان او برابری را پیش فرض می‌داند و نابرابری را به نفع برابری توجیه می‌کند و به دنبال برابر کردن فرصت‌هاست نه تشریح علت و یا پذیرش تفاوت‌ها و «به همین جهت هم عنوان می‌کند نابرابری‌های میان زنان و مردان را فقط در صورتی می‌توان توجیه کرد که به نفع زنان بوده و از نظر آنها قابل قبول باشد». (رالز، ۱۳۸۸، ۱۱۵) به این معنا که او محرومیتی برای زنان قائل می‌شود و می‌خواهد این تفاوت در وظیفه را با اصل فرصت برابر خویش سامان دهد و به تعبیری عدالت میان زن و مرد برقرار کند.

ادعای رالز در اعتقاد به برابری بین زن و مرد با ادعای فمینیسم که در تحقق برابری کامل میان مردان و زنان در همه عرصه‌ها تلاش می‌کند تفاوتی ندارد و اصل تفاوت در حقیقت معنایی ندارد. شاید بتوان راهکار او (اصل تفاوت و برابر نمودن فرصت‌ها) را در ردیف راهکار سایر فمینیست‌ها (لیبرال، سوسیال، پست مدرن) در مواجهه با اختلافات طبیعی زن و مرد تلقی نمود. هر کدام از نحله‌های فمینیستی منشایی برای برابری ارائه می‌دهند. فمینیسم لیبرال بر عدالت و تساوی تأکید می‌کند و منشأ مظلومیت را محرومیت ناموجه زنان از حقوق سیاسی و قانونی برابر با مردان می‌داند (مجموعه مقالات فمینیسم و دانش‌های فمینیسمی، ۱۳۸۲، ۳۲۲) و برای دستیابی به برابری، اصلاحات داخلی سیستمی را با حفظ موجودیت نظام لیبرالیستی پیشنهاد می‌کند. کانون اصلی فعالیت آنها حوزه عمومی و مهم‌ترین مخاطبان آنها سیاستمداران بودند تا بدین وسیله شرایط کاری و دستمزدها را تعیین و دسترسی به فرصت‌ها را تضمین نماید و زمینه‌هایی فراهم آورد تا زنان از فرصت‌ها، آموزش‌ها و مراقبت‌های مساوی با مردان برخوردار باشند. (همان، ۱۲۳) رالز هم به عنوان یک لیبرال برای ایجاد فرصت مساوی برای زنان و با در نظر گرفتن آن به عنوان یک اولویت برای یکسان نمودن فرصت‌های زن و مرد در زندگی مانند سایر فمینیست‌های لیبرال بر اصلاحات حقوقی از طرف سیاستمداران تأکید می‌کند. بنابراین عدالت رالز در مورد زنان و مردان به این شکل قابل توصیف است که این نوع از عدالت همان برابری است و تمام تفاوت‌هایی که منشأ زیست‌شناختی و روان‌شناختی بین زنان و مردان است نادیده گرفته شده است. نهایتاً اینکه در اصل دوم عدالت رالز، نه تنها تفاوت‌های بین زن و مرد پذیرفته نشده، بلکه درصدد است تفاوت‌ها را به نفع برابری فرصت تغییر دهد.

و حال آنکه، زن و مرد در صفات جسمانی دو موجود متمایزند. تفاوت‌های تکوینی این دو سندی بر کارایی‌های ویژه، در عین برابری در جایگاه انسانی و ارزشی ایشان است. نه می‌توان هیچ یک از این دو جنس را به دلیل صفت‌ها و دارایی‌های ویژه‌اش تحقیر کرد و نه می‌توان تفاوت‌ها را در عرصه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی نادیده انگاشت. کارآمدی و ارزشمندی هر یک از زن و مرد در گرو آن است که هویت جنسی آنان هماهنگ با طبیعتشان شکل بگیرد و موقعیت‌ها و نقش‌های جنسیتی پاس داشته شود. نتیجه این پاسداری، کارآمدی هر دو جنس، افزایش نشاط فردی و تکاپوی اجتماعی، و حتی فراهم شدن طی طریق به درجات معنوی است. (زیبایی نژاد، ۱۳۸۸، ۱۲۹-۱۳۰) و نهایت اینکه تفاوت زن و مرد نقش مکمل را نسبت به یکدیگر دارند و کمال وجودی این دو را رقم می‌زند. (هن لباس لکم و انتم لباس لهن) (بقره، ۱۸۷) و وقتی حق هرکس مطابق آنچه که طبیعتش اقتضا دارد، داده شود. در واقع به عدالت با او رفتار شده است. در عدالت جنسیتی مد نظر اسلام، تفاوت‌های زن و مرد خود منشا هویت است. وقتی سخن از ویژگی‌های تکوینی است برای هر یک از زن و مرد ویژگی خاصی است که غیرقابل انکار است

نمی‌توان از یک سو در صحنه تکوین تفاوت‌ها را پذیرفت و زن را در برخی خصوصیات جسمی و روانی‌اش متفاوت از مرد دانست و از سوی دیگر طرح تساوی حقوق و وظایف را در همه زمینه‌ها پی‌ریزی نمود. امروز در دیدگاه‌های فمینیستی غیررادیکال، این ویژگی‌ها را به رسمیت شناخته شده است. ولی آنها علی‌رغم تصدیق، متقاضی هستند که هیچ یک از این ویژگی‌ها نباید در قوانین حقوقی منعکس شود (علاسوند، ۱۳۸۲، ۱۳۵)

و راه دقیق و مشخصی را در این مورد نیموده‌اند و نهایت اینکه از نظر اسلام تفاوت‌های زن و مرد تناسب است نه نقص و کمال، قانون خلقت خواسته است با این تفاوت‌ها تناسب بیشتری میان زن و مرد که قطعاً برای زندگی مشترک ساخته شده‌اند، بوجود آورد. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ۱۷۵).

نکته‌ای که در اینجا دارای اهمیت است اینکه تبیین این دیدگاه اسلام، دلیل بر این نیست که مردان در این زمینه خطایی نداشته و ظلمی را مرتکب نمی‌شوند. بدیهی است "اگر مرد در روابط خانوادگی به زن ستم کند، ناشی از جهل و نادانی است، و برای رفع ستم باید به روشنگری و آگاهی دست زد. (حکمت نیا، ۱۳۹۰، ۱۴۵) و طبق تعریف عدالت باید "به تلافی خطا از طریق جبران زیان کسی که قربانی خطای دیگری شده‌است و یا از طریق

مجازات اقدام کرد" (گولد ویلیام. ل. کولب، ۱۳۸۰، ۵۸۰-۵۸۲) و رسیدگی به این نوع از تظلمات میان زن و شوهر در جایگاه دیگری قابل بررسی است.

۶. نتیجه‌گیری

عدالت آرمانی است که مورد ستایش همه اقشار در همه زمان‌ها بوده و تاکنون مباحث بی-شماری پیرامون آن مطرح بوده است. هر مکتب، عدالت را از دیدگاه خود طرح کرده و تبیین می‌نماید. ولی آنچه به معنای واقع ملاک تشخیص عدالت است، دقت در تطبیق نظام تکوین با تشریح است تا هر شیئی یا هر انسان در جای خود واقع شود و توان انجام کار را مطابق ساختار وجودی خویش داشته باشد و مورد ظلم واقع نشود. این تعریف از عدالت فارغ از منافع گروه و مکتب خاص است. از آنجا که هر یک از زن و مرد در هستی در جایگاهی واقع شده‌اند و مسئولیتی ویژه خود دارند، ناچار در عمل بخصوص عمل متقابل افراد خانواده شبیه یکدیگر نیستند و هر یک کاری را انجام می‌دهد که دیگری یا توان انجام آن را ندارد و یا اگر بخواهد در جای دیگری انجام وظیفه کند در انجام آن عمل موفق نیست و شئون او مورد خدشه واقع می‌شود و صدمه می‌بیند. بنابر این بطور مسلم بین دو رفتار زن و مرد تفاوت وجود دارد ولی این تفاوت، تنها با اصل تفاوت موجود در آراء رالز فقط یک اشتراک لفظی است.

مبنای نظریه رالز در مورد عدالت به عنوان دانشمندی لیبرال که توانسته موجی از افکار را با خود همراه کند و در مدینه آرمانی خود ضمن تعیین چگونگی به دست آوردن اصول عدالت، تلفیقی از دولت برابرخواه و آزادی‌خواه را به وجود آورد و آزادی‌های مورد نظر لیبرالیسم کلاسیک و برابری آرمان‌خواهانه مارکسیست‌ها را در یک جا جمع کند. یک فضای فرضی است که در آن افراد بدون اینکه بدانند از کدام جنس، مذهب و نژاد هستند و بدون اینکه منفعتی را برای خود بخواهند، آزادی‌هایی اساسی نوع بشر را در ضمن توافقی در فضای خیرخواهانه و همدلی تعیین می‌کنند. او در این فضا اصولی را برای همه شهروندان تعیین می‌کند و اصلی مثل اصل آزادی و اصل فرصت برابر را می‌پذیرد. نکته این است که او به عنوان لیبرال واقعیت‌گرا در این فضای فرضی برای امور واقعی و محسوس زندگی و آزادی‌های مرتبط تصمیم می‌گیرد که از جمله اینها روابط میان زن و مرد و به تعبیر دیگر جنسیت تصمیم می‌گیرد و حال اینکه مسئله جنسیت یک برساخت اجتماعی است و در فضای فرضی قابل تصور نیست.

از آنجایی که بین زن و مرد تفاوت‌هایی مشهود و غیر قابل انکار است، او با پذیرش اصل تفاوت، برای وصول به آزادی و فرصت برابر تلاش می‌کند. اصل تفاوت از یک طرف نباید به آزادی‌های مطلق افراد بشر لطمه‌ای وارد کند و از طرف دیگر باید برای رسیدن به فرصت برابر بین انسان‌ها و از جمله زنان و مردان، تفاوت‌ها را تا حد امکان برای وصول به برابری کاهش داد و در حقیقت پذیرش تفاوت در اینجا برای وصول به فرصت برابر است. براین مبنا، رالز برای وصول به اندیشه‌های لیبرالی و برابری طلبی خود تفاوت‌های میان افراد بشر و آثار و لوازم آن را در حد ضرورت قبول کرده و یا ناچار از پذیرش آن شده است و اصل تفاوت تحت الشعاع آزادی‌خواهی لیبرالی و یا برابری خواهی ایشان قرار دارد نه اینکه واقع‌بینانه تفاوت در نظام تکوین را پذیرفته باشد و به واقع در تبیین عدالت جنسیتی و بیان تساوی حقوق، به طور طبیعی تفاوتی بین وظایف زن و مرد قائل باشد.

با فرض اینکه پذیرش اصل تفاوت را از جانب رالز نکته مثبت نظرات او بدانیم اما این اشکال بر او وارد است که برای احقاق حقوق زنان در مقابل مردان همه جانبه نگر نبوده است زیرا او جبران تفاوت‌های زن و مرد را فقط با عینک مادی نگریسته و حال آنکه رعایت لطافت‌های روحی در ارتباطات اخلاقی از اهمیت بیشتری در این زمینه برخوردار است و در اسلام از آن به عنوان رفتار به معروف و رفتار به احسان یاد شده است و رالز از این مهم غفلت نموده است.

در یک ارزیابی نهایی، عدالت رفتار یکسان با همه افراد نمی‌باشد، بلکه به هر کس باید حقتش داده شود و چه بسا گاهی رفتار مشابه با زن و مرد عین ظلم است. و بنابراین تساوی زن و مرد تنها با توجه به موقعیت هر یک در نظام آفرینش و تعدیل ارتباطات متقابل آنها تعریف می‌شود و به عبارت دیگر تساوی در جایی است که احکامی که بر علیه هر یک از زن و مرد است برابر با احکامی باشد که به نفع ایشان است یعنی باید در تعیین وظیفه اشخاص، توازن و همسانی وجود داشته باشد. و هر نوع تساوی را نمی‌توان عدل دانست، بلکه در صورتی که استحقاق افرادی با هم مساوی و برابر باشد و با آنها یکسان عمل شود، می‌توان تعبیر برخوردار عادلانه و رعایت عدل را در خصوص رفتار برابر بکار برد و بدون تردید در صورت تفاوت استحقاق افراد، رفتار و برخورداری متفاوت نیز عدل شمرده می‌شود. بر این اساس نمی‌توان برای همه انسان‌ها با شرایط، ویژگی‌ها، ظرفیت‌ها و نیازهای

متفاوت، قانون و امتیازات یکسان در نظر گرفت و این موضوعی است که لازم است در مباحثی همچون عدالت و برابری جنسیتی مورد توجه قرار گیرد.

نهایت اینکه به نظر می‌رسد بر اساس جهان‌بینی اسلامی بتوان به نحو بارزتری به دغدغه‌های موجود در زمینه عدالت به طور عام و عدالت جنسیتی به طور خاص پاسخ داد به گونه‌ای که ضمن تامین و رعایت عدالت، وضعیت خاص و نیازهای ویژه گروه‌های اجتماعی همچون زنان را در نظر گرفت و در فضای واقعی و نه انتزاعی تامین کرد. راهکاری که اسلام برای این وضعیت در نظر گرفته است توجه به «احسان» در کنار «عدل» است.

بر این اساس احسان و انصاف را می‌توان مکمل عدل دانست و برای اجرای آن قواعد و ضوابطی را تدوین کرد و ضمن فرهنگ‌سازی و آموزش و آگاه‌سازی زمینه‌های ایجاد محیط مساعد برای زنان را فراهم کرد.

کتاب‌نامه

- آشوری، محمد؛ بشریه، حسین؛ هاشمی، سید محمد؛ یزدی، عبدالمجید، (۱۳۸۳)، حقوق بشر، مفاهیم، مساوات، انصاف و عدالت، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- بی. تلیس، رابرت، (۱۳۸۵)، فلسفه راولز، خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- توسلی، حسین، (۱۳۷۶)، «مبانی عدالت در نظریه راولز»، مجله نقد و نظر، شماره ۱۰.
- حکمت‌نیا، محمود، (۱۳۹۰)، حقوق زن و خانواده، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حیران‌نیا، جواد، (۱۳۸۷)، «عدالت اجتماعی از منظر جان راولز»، پژوهشنامه ۲۶، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهران.
- دایره المعارف دموکراسی زیر نظر سیمور مارتین لیپست، (۱۳۸۳)، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، ج دوم، ترجمه فارسی به سرپرستی کامران خانی و نورالله مرادی.
- ذاکریان، مهدی، (۱۳۸۷)، به نقل از الن ام، فریبرگ (تفسیر فمینیسم لیبرال)، حقوق بشر در عصر جهانی شدن، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- راولز، جان، (۱۳۸۹) قانون ملل، ترجمه مرتضی بحرانی و احمد فرجیان، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- (۱۳۹۳) لیبرالیسم سیاسی، موسی اکرمی، تهران ثالث.
- (۱۳۹۰) قانون مردمان، جعفر محسنی، تهران، ققنوس.
- راولز، (۱۳۸۱) عدالت به مثابه انصاف، عرفان ثابتی، تهران، ققنوس.

بازخوانی عدالت در اندیشهٔ جان رالز (با تأکید بر عدالت جنسیتی) (محمد اسحاقی و مریم احمدیه) ۲۳

راهنمایی آموزشی اقدام محلی، تغییر جهانی، فریبرز مجیدی، مرکز امور مشارکت زنان، صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف)

رودگر، محمد جواد، (۱۳۸۸)، «عدالت جنسیتی از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری»، فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، سال ۱۲، ش ۴۶.

زیبایی نژاد، محمد رضا، (۱۳۸۸)، «هویت و نقشهای جنسیتی» (مجموعه مقالات)، تهران، مرکز امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری.

سسپیل فایر، (۱۳۹۰)، عدالت در جهان متحول، ترجمه رستم فلاح، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.

سندل، مایکل، (۱۳۹۴). عدالت چه باید کرد؟، ترجمه افشین خاکباز، تهران، فرهنگ نشر نو.

صدر، محمد باقر، الفتاوی الواضحه، الجزء الاول، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ هفتم.

صدرالمتالهین، (۱۹۸۱) / الاسفار الاربعه، چاپ سوم، بیروت دارالاحیاء التراث.

طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۸۵، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، تهران، دارالعلم.

عقله، محمد، ۱۴۲۰ق، نظام الاسره فی الاسلام، عمان، الرساله الحدیثه.

علاسوند، فریبا، (۱۳۸۲)، زنان و حقوق برابر، تهران روابط عمومی شورای فرهنگی-اجتماعی زنان.

فمینیسیم و دانش‌های فمینیسیتی، (۱۳۸۸). ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره‌المعارف فلسفی روتلیج،

مترجمان عباس یزدانی و بهروز جندقی، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵)، التفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر.

گولد ویلیام. ل. کولب، جولبوس، (۱۳۸۲)، فرهنگ علوم اجتماعی، به کوشش محمد جواد زاهدی.

مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸)، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا.

-----، (۱۳۸۳)، بیست گفتار، ج دوم، تهران، انتشارات صدا.

مفید، محمدبن محمد، (۱۴۱۳)، النکت الاعتقادیه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

موحد، محمد علی، (۱۳۸۱)، در هوای حق و عدالت، تهران، کارنامه.

نصری مشکینی، قدیر، (۱۳۸۲)، عدالت به مثابه انصاف، مطالعات راهبردی، ش ۱۹.

نیکویی، مجید، (۱۳۹۱)، «رویکردی انتقادی به حقوق بشر بین الملل در پرتو نظریه عدالت جان رالز»،

مجله حقوقی دادگستری، ش ۷۹.

واعظی، احمد، (۱۳۸۴)، جان رالز، از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی، قم، بوستان کتاب قم.

هربرت هارت، (۱۳۸۸)، آزادی، اخلاق، قانون، ترجمه محمد راسخ، تهران، طرح نو.